

## ژیلای مساعد

**حضور ژاله در ادبیات ما، شعر ما، چون ستاره ای  
روشن می درخشید.**

او انسانی است که با همه ی توان عاشقانه و زنانه اش می سراید.  
ژاله با وجود آنکه توانایی و درک درستی از زشتی و بی عدالتی دارد،  
امید و شادی را نوید می دهد و این همه فقط از خدای زنانی برمیآید  
که روح اساطیری تاریخ زادگاه خویش را جاودانه در خود حمل می  
کنند.

به سرگذشت شکستم

به شادی روحم

و فاکنید و نگونید در به در گشتم

دو بال سرکش من

شعر بود و عشق وطن

به قله ها چو عقابان تیز پر گشتم

ژاله را اولین بار در سال ۹۱ در آمریکا، واشنگتن ملاقات کردم. از هر  
دوی ما دعوت شده بود تا در یک سمینار فرهنگی ادبی در ایالت  
تکزاس شرکت کنیم.

پیش از این ملاقات نامش را بسیار شنیده بودم ولی هرگز شعری از او نخوانده بودم. می دانستم که در وطن خویش نیست، می دانستم بر شعرهایش آهنگ می گذارند، بر روی کلامش موسیقی اپرا ساخته اند، شعرهایش به زبانهای گوناگونی ترجمه شده و پرکار و فعال است. می دانستم عاشق زبان مادری خویش و عاشق سرزمینش ایران است. آشنایی با او در آن چند روزی که ما چند شاعر(سیمین بهبهانی، شاداب وجدی، من و پرتو نوری علاء) باهم بودیم، باعث شد که من با علاقه و کنجکاوی زیاد به شعرهایش رجوع کنم، آنها را بخوانم و با جهان فکری، حسی و زبانی او نزدیک شوم. شگفت زده و مشتاق خواندم. خواندم و خواندم و بشدت جذب ذات سالم اندیشه ی او شدم و علاقمند به نوع نگاهش به جهان، به زبان، به تاریخ به بی عدالتی و استبداد گشتم .

در او زنی مستقل، مقاوم، منطقی، حساس و آزاد فکر را دیدم که لبخند را بر اشک و شادی را بر غم ترجیح می دهد. زنی که عاشق زندگی است. و توانایی اش در دیدن خوبی ها و ستایش زیبایی است و همین توانایی است که اشعار او را نیرو دهنده و درخشنده ساخته است.

ای آتش مقدس ای عاصی دلیر

من می پرستم آن دل عصیانگرترا

و آن روح درمبارزه تاب آور ترا

ژاله را چون روحی یافتم که در ژرفای خویش پرتاب و توان و ناآرام است ولی با اعتقادش به دریافت زیبایی و حقیقت و توانایی اش در

دوست داشتن زندگی، آن شور و تاب و تب را در سطح شعرش متین و آرام می کند. موجی سنگین میشود آرام می گیرد، آرامش می بخشد.

شعر او نه تنها آرامش بخش روح ژاله بلکه روح من نیز بعنوان یک جستجوگر حقیقت نیز هست.

من در اعماق جان شعری او همان آتشی را یافته ام که گرمایش را نیز زنده نگاه میدارد.

درخت خانه ی ما

که ریشه اش همه در آب و خاک مارسته است

سرش به لانه بیگانگان نشسته به گل

برش به دامن دیوانگان رود به هدر

و برگ ریز خزان در آشیانه ی ماست

و آشیانه ی ما،

معبد اهورایی است

احترام و اعتقاد ژاله به شادی به جنبه های مثبت زندگی انسان قابل تعمق است.

در جائیکه همه ناله می کنند حتا اگر مقصودشان ایجاد شادی باشد، درجایی که هنر و ادبیات، رقص، موسیقی و نقاشی همه بیانگر رنج و درد و فشار و نومیدی اند اشعار او از امید خبر می دهند. از شادی سخن می گوید و (ناله) را دوست نمی دارد. او از ذات خوبی و ذات عشق سخن می گوید: زبان معترض دارد ولی رگه های فریادش مخرب نیست. تکان دهنده هست ولی اندوهگین نیست.

شاد بودن هنراست.

شاد کردن هنری والاتر.

من او را شاعری میدانم که باهمه ی فروتنی که درکلام و در رفتار اجتماعی اش بچشم می خورد، پیوسته بی هیاهو و بامتانت نقش بسیار مثبت و مهمی را در دوران حساس تاریخی ادبی سرزمین ما بازی کرده است. وقتی که من در فاصله ی بین جوانی و نوجوانی غزلیات سیمین بهبهانی اشعارپروین اعتصامی را می خواندم. اشعاری که همه در مداری مناسب با جامعه ی آن روزمی چرخید نمی دانستم که زنی جوان دریک گوشه ی دیگر جهان دور از ایران با عشق به زبان و سرزمین خویش از دادگری آزادی، تساوی حقوق انسانی و زور و فقر و فشار سخن می گوید.

زمانیکه سیمین بهبهانی، غزل سرایی به سبک کلاسیک بود و شعرهایش هنوز رنگ سیاسی اجتماعی و دادخواهی بخود نگرفته بودند زمانیکه فروغ هنوز در دوران قبل از بلوغ فکری خود بود و غزل های عاشقانه می سرود، ژاله ی بیدار در جایی از جهان ایستاده بود و بدون آنکه بداند طنین صدایش تا کجا خواهد رفت می سرود و می سرود.

عدم حضور جسمی اش در جامعه ی هنری زمان شاه باعث نشد که تاثیر و ارزش شعرهایش نادیده گماشته شود و نامش به فراموشی سپرده شود و ارزیابی نشود.

بی گمان او پیشتازی شجاع است که جای یگانه ی خود را در ادبیات اجتماعی سیاسی ما دارد. او مادرشعرمن است